

کشورهای اسلامی؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها*

گروه اقتصاد**

چکیده

چالشی که کشورهای اسلامی با آن مواجهند، تحقق بخشیدن به فلاح و حیات طیبه علمی به‌رغم محدودیت منابع است؛ ولی کشورهای مزبور در اثر تقلید از راهبردهای سکولار سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دولت رفاه، گرفتار عدم تعادل در اقتصاد کلان و اقتصاد خارجی شدند و در تأمین حیات طیبه برای همه توفیق نیافته‌اند. حتی در تأمین نیازها و کاهش نابرابری‌ها نیز که بُعد مادی حیات طیبه است، شکست خوردند؛ زیرا تأمین نیازها و کاهش نابرابری‌ها فقط در صورتی امکان‌پذیر است که فرد در بهره‌برداری از منابع به اولویت‌های اجتماعی توجه کند و این امر فقط از طریق پابندی به نظام اخلاقی اسلامی و اعتقاد به

* این مقاله فصل دوازدهم (فصل پایانی) کتاب *Islam and Economic Challenge* نوشته پرفسور عمر چپرا است. این کتاب را با عنوان *الاسلام والتحدی الاقتصادي* آقایان محمد انس الزرقا و محمد زهیر السمهوری به عربی ترجمه کرده‌اند و گروه اقتصاد پژوهشگاه آن‌را به فارسی برگردانده است که به زودی چاپ خواهد شد. فصل پایانی کتاب، نتیجه‌گیری از جمع‌بندی مطالبی است که نویسنده در یازده فصل پیشین بیان کرده است. از آن‌جا که کتاب مزبور حاوی مطالب دقیق و عمیق علمی است و نویسنده به خوبی توانسته است برتری نظام اقتصادی اسلام را بر نظام‌های دیگر در تحقق همزمان رشد و عدالت اثبات کند، بر آن شدیم فصل پایانی را با عنوان «کشورهای اسلامی؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها» به صورت مقاله مستقلی منتشر کنیم.

** گروه اقتصاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حسابرسی نزد خداوند ممکن است. کشورهای اسلامی باید از راهبردهای سکولار و ناموفق سرمایه‌داری، سوسیالیست و دولت رفاه و ... دست برداشته، راهبرد ویژه خود را پیدا و بدان عمل کنند. راهبرد اسلامی، برپایی عدالت اجتماعی - اقتصادی را هدف قرار می‌دهد. در این راهبرد، بُعد معنوی سعادت با افزایش قرب انسان به خدا محقق می‌شود و در بُعد مادی، منابع که امانت الهی است، به صورت عادلانه و کارا تخصیص داده، و توزیع می‌شود. نظام اخلاقی، از طریق وجدان فرد، امانت‌بودن منابع در دست او و مسئولیت او در برابر خداوند را متذکر شده، به فرد انگیزه می‌بخشد تا منفعت شخصی خود را به روشی دنبال کند که به تحقق رفاه اجتماعی ضرر نرساند. بدین ترتیب بخش بزرگی از تقاضا قبل از آن که در بازار ابراز شود، حذف می‌شود؛ اما تحقق نظام اخلاقی اسلام به تنهایی کافی نیست و باید همراه با آن ساختار اجتماعی - اقتصادی نیز اصلاح شود. به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و انگیزه سود در کنار پاداش‌های مادی عادلانه، اصلاحات ارضی در کنار توسعه روستایی و گسترش بنگاه‌های کوچک، اصلاح ساختار مؤسسات مالی در پرتو آموزه‌های اسلام، اصلاح منابع مالی عمومی مطابق با آموزه‌های اسلام، اصلاحاتی است که باید صورت پذیرد. شایسته است اصلاحات مزبور از طریق اجرای کارای برنامه‌های متعدد توزیع مجدد اسلامی تقویت شود. در نهایت اگر کشورهای اسلامی مفاهیم و آموزه‌های اسلامی را در اقتصاد و جامعه خود به کار نینداند، هرگز نمی‌تواند در از بین بردن عدم تعادل‌های اقتصادی و تحقق توسعه موردنظر اسلام موفق باشند.

واژگان کلیدی: راهبرد، عدالت اجتماعی - اقتصادی، نظام اخلاقی، اصلاح ساختاری،

توزیع مجدد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ... (انفال (۸)، ۲۴).

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (اعراف (۷)، ۹۶).

زمان سختی در پیش است و کار زیادی از ما برای حل بحران ساخته نیست. ... موضوعات سطحی چون بحث درباره دور تجاری کوتاه‌مدت یا فلسفه سیاسی جمهوری خواه در مقابل فلسفه سیاسی دمکرات یا تغییر سیاست مالیاتی نمی‌تواند سبب تغییرات عمده‌ای در این چشم‌انداز شود (جی فورستر)*.

* Jay W. Forrester, Cited by Alferd Malabre, Jr. beyond Our Means (1987), p.Xii.

پارادوکس

چالشی که کشورهای اسلامی با آن مواجهند، تحقق بخشیدن به نگرش اسلام در مورد «فلاح و حیات طیبه» برای هر فرد در جوامع این کشورها است به رغم محدودیت منابعی که دارند. این نگرش فقط تعالی اخلاقی را نمی‌طلبد؛ بلکه همچنین مستلزم برادری و عدالت اجتماعی - اقتصادی است، و این همه امکان تحقق ندارد، مگر هنگامی که منابع کمیاب برای فقرزدایی و تأمین نیازها و کم کردن نابرابری‌های درآمد و ثروت به کار رود. در عوض کشورهای اسلامی که به طور عمده کشورهای در حال توسعه هستند، خودشان را در کلاف سردرگم (شبکه پیچیده‌ای) از عدم تعادل‌های اقتصادی کلان و خارجی غرق کرده‌اند، بدون این که به تحقق این نگرش نزدیک شوند.

۱۵۳

اقتصاد اسلام

کشورهای اسلامی: چالش‌ها و راه‌حل‌ها

بررسی‌ها نشان می‌دهد که وضعیت کنونی، نتیجه منطقی سیاست‌های تقلیدی این کشورها از راهبردهای سکولار سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دولت رفاه است. در غیر این صورت، کشورهایی که این نظم را اعمال می‌کردند، باید در تأمین حیات طیبه برای همه شهروندانشان موفق می‌شدند؛ اما آن‌ها موفق نشدند و این همان پارادوکس ثروت است؛ «بنابراین، کشورهای ثروتمند به طور معمول سعادتمندتر از کشورهای فقیر نیستند»؛ چنان‌که ریچارد ایسترلین (Richard Easterlin) این مطلب را بعد از ۳۰ نظر سنجی در ۱۹ کشور پیشرفته و در حال توسعه روشن کرد.*

* Richard Easterlin, "Does Money Buy H?", The Public Interest, Winter 1973, Cited by Robert L. Heilbroner and Lester C. Thurow, in The economic Problem (1975), p. 538.

تولید ناخالص داخلی واقعی ایالات متحده و آلمان غربی و بریتانیا، ۶، ۷/۱، ۳/۴ برابر در طول سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۸۸ افزایش یافت. برای ژاپن نیز ۱۷/۸ برابر در طول دوره ۱۹۳۰ - ۱۹۸۸ افزوده شد. رجوع کنید به:

"The Next Ages of Man: A survey", The Economist, 24 December 1988, pp. 56 of The Survey Section.

تولید ناخالص داخلی واقعی شوروی در طول دوره ۱۹۲۸ - ۱۹۸۵، ۶/۵ برابر افزایش یافت (این محاسبه طبق نرخ رشد دوره ۱۹۲۸ - ۱۹۸۵ است). رجوع کنید به:

(Gur Offer, "Soviet Economic Growth: 1928-1985", Journal of Economic Literature, December 1987, Table. P. 1778).

به رغم افزایش درآمد و ازدیاد ثروت، خوشبختی در هیچ‌یک از این کشورها افزایش نیافت؛ بلکه بسیاری معتقد به کاهش آن هستند.

داهرن دورف (Dahrendorf) به درستی می‌پرسد: چرا بسیاری از شهروندان جوامع ثروتمند بعد از چهار دهه صلح و رونق، احساس خوشبختی نمی‌کنند؟ چرا با وجود این همه ناز و نعمت، رنج و سختی (نه فقط از جهت مالی، بلکه از جهت بی‌اعتقادی و از خود بیگانگی) افزایش می‌یابد؟*

دو سبب اصلی برای این پارادوکس وجود دارد: اولاً سعادت آنچنان‌که ایدئولوژی‌های سکولار سرمایه‌داری و سوسیالیسم و دولت رفاه بر آن تأکید افراط آمیزی می‌کنند، فقط نتیجه‌دارایی‌های مادی و فرایند ارضای جسمی نیست. ثانیاً با توجه به محدودیت منابع، حتی تحقق رفاه مادی برای همه افراد جامعه امکان‌پذیر نیست، مگر هنگامی که از منابع موجود به صورت کارآمد و عادلانه بهره‌برداری شود.

خوشبختی، همان‌طور که امروزه مورد اتفاق نظر است، مظهري از مظاهر آرامش خاطر به‌شمار می‌رود (نفس مطمئنه، چنان‌که در قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، ۲۷ آمده است)، و ممکن نیست تحقق یابد، مگر هنگامی که زندگی فرد با طبیعت درونی‌اش سازگار شود و این سازگاری هنگامی تحقق می‌یابد که هر یک از امیال معنوی و مادی شخصیت وی به‌طور کافی ارضا شود. از آن‌جا که جنبه مادی و جنبه معنوی، دو هویت جدا از هم ندارند، ارضای مطلوب فقط زمانی تحقق می‌یابد که برای معنا و هدف بخشیدن به فعالیت‌های مادی، جنبه معنوی به تمام آن‌ها تزریق شود.

با توجه به محدودیت منابع، تأمین نیازهای همه افراد جامعه یا کاهش نابرابری‌ها ممکن نیست، مگر هنگامی که تمام بهره‌بردارهای مسرفانه و غیر اساسی از منابع از بین برود یا به حداقل برسد، و تمام نهادهای اجتماعی - اقتصادی که تثبیت‌کننده ظلمند، اصلاح شوند. این

* رجوع کنید به:

Ralf Dahrendorf, The Modern Social Conflict: An essay on The Politics of Liberty (1988).

تعدادی از کتاب‌های دیگر، پرسش‌های مشابهی مطرح کردند؛ به‌طور مثال لئونارد سیلک (Leonard Silk) می‌نویسد: «اگر رشد اقتصادی و بازار آزاد یگانه راه‌حل جامع برای فقر باشد، اقتصاددانان خواهند پرسید: چرا فقر در آمریکا طی دو دهه اخیر بدتر شد». نگاه کنید به:

Leonard Silk, "31 December 1988 Adopt Kinder, Gentler Stance", International Herald Tribune,

p. 13 "Dismal Scientists

کار، هنگامی که افراد در بهره‌برداری از منابع از ترجیحات اجتماعی غفلت کنند و فقط سلیقه‌های فردی و توان مالی خود را در نظر بگیرند، ممکن نیست؛ بنابراین ضرورت دارد هر فرد به ترجیحات اجتماعی در بهره‌برداری از منابع توجه کند و مطابق با این ترجیحات به تصرف تحریک شود؛ پس فرد باید به گونه‌ای نظم یابد که هنگام تلاش برای رفاه شخصی خود به رفاه دیگران توجه کند. چه چیزی بهتر از نظام اخلاقی که خالق هستی آن را ایجاد کرده و حسابرسی در حضور وی می‌تواند به چنین نظامی دعوت کند. در چارچوب این نظام، دارایی‌های مادی ذاتاً دارای ارزش نیستند. آن‌ها هنگامی ارزشمندند که هدف تعیین‌شده در نظام ارزش‌ها را که برای آن آفریده شدند، برآورند. این جهت‌گیری سبب می‌شود که در بهره‌برداری از منابع کمیاب قید غیراجباری ایجاد شود؛ قیدی که تقاضاهای غیرضرور را حداقل کرده و تأمین نیازهای همه را به‌رغم کمیابی ممکن می‌سازد و با لوازم برادری انسانی سازگار است. بدین ترتیب، همبستگی اجتماعی تقویت و از بحران‌های اجتماعی و بزهکاری کاسته می‌شود؛ اما در غیاب بُعد اخلاقی، دارایی‌های مادی و ارضای امیال، خودشان هدف می‌شوند. در این هنگام، ارضا فقط ناشی از تأمین نیازها نیست؛ بلکه بیشتر از رقابت با دیگران سرچشمه می‌گیرد. خودنمایی و تقلید از دیگران الگوی مطلوب رفتار می‌شود؛ اما مصرف تفاخری فقط به‌طور موقت ارضاکننده است. بدون معناداری و هدفمندی زندگی، مدها و مدل‌ها چیزی جز تبدیل نوعی از پوچی به نوع دیگر نیست. هر فرد برای حفظ تب خرید خود با ابزارهای قانونی و غیرقانونی همیشه در کسب منابع لازم غرق می‌شود، و برای وفا به تعهدات در قبال خانواده و دوستان، وقت کم یا تمایل ضعیفی باقی می‌ماند. فشارها بر فرد به قدری شدید می‌شود که از تحملش فراتر می‌رود و بدین سبب، آرامش خاطرش لطمه می‌بیند. مجموع سازوکار تولید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به سمت ارضای حداکثر امیال جهت‌گیری می‌کند. هنگامی که نظام بانکی نیز در این امر با نظام تولید سازگار شود، مردم توان زندگی بالاتر از حد امکانات خود را می‌یابند، و تقاضای منابع افزایش می‌یابد، و عدم تعادل‌ها زیاد می‌شود، و کسانی که قدرت همگام‌شدن در این مبارزه را ندارند، ساقط می‌شوند، و فقر و نابرابری‌های اقتصادی افزایش می‌یابد و هدف تأمین نیازها بیشتر و بیشتر لطمه می‌خورد، و نارضایتی‌ها و شورش‌های اجتماعی تشدید می‌شود، و در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، علایم انحطاط و از خود بیگانگی بروز می‌کند.

مأموریتی که در انتظار ما است

معضلی که کشورهای اسلامی با آن مواجهند نیز بسی سخت‌تر از معضلی است که کشورهای صنعتی پیش‌رو دارند؛ زیرا منابع در دسترس کشورهای اسلامی کمیاب‌ترند. حذف عدم تعادل‌های اقتصادی کلان و خارجی کاهش تقاضای کل را می‌طلبد؛ در حالی که تحقق مقاصد شریعت، عکس مطلب پیشین را اقتضا دارد: افزایش مخارج برای برخی اهداف متروک، ولی اصلی. چالشی که کشورهای اسلامی در مقابل دارند، این است که چگونه این ناسازگاری را حل کنند. کشورهای اسلامی با تکیه به راهبردهای شکست‌خورده، امکان پاسخ پیروزمندانه به این چالش را ندارند. راهبرد شکست‌خورده، فقط سبب شکست می‌شود.

آنچه کشورهای اسلامی بدان نیازمندند، توسعه راهبرد ویژه خودشان است؛ راهبردی که کشورهای اسلامی را در تخصیص کارا و عادلانه منابع کمیاب مطابق با ضرورت حیات طیبه کمک کند. این راهبرد همچنین به کشورهای اسلامی در وفا به تعهد اخلاقی‌شان کمک خواهد کرد تا الگوی خوبی برای کشورهای دیگر باشند؛ الگویی که به این کشورها امکان پیروی از کشورهای اسلامی برای حل معضلات اجتماعی - اقتصادی‌شان را می‌دهد. راهبردی که توسعه خواهد یافت، باید شامل سه عنصر اساسی: (أ) سازوکار پالایش مورد وفاق اجتماعی‌ای که بتواند بهره‌برداری کارا و عادلانه منابع کمیاب را از بهره‌برداری ناکارا و ناعادلانه جدا کند؛ ب. نظام انگیزشی که افراد را بر استفاده از منابع کمیاب مطابق با الزامات سازوکار پالایش، ترغیب کند؛ ج. بازسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی به‌گونه‌ای که دو عنصر قبلی را برای تحقق آن نوع از تخصیص مجدد و توزیع منابع که حیات طیبه اقتضا دارد، تقویت کند) باشد.

راهبردهای ناموفق

سرمایه‌داری

سرمایه‌داری بعد از رهایی از سلطه ارزش‌های یهودی - مسیحی، برای ایجاد سازوکار پالایش و عامل انگیزشی جهت تعادل عرضه و تقاضای کل و تحقق کارایی و عدالت در تخصیص منابع، جز تکیه کامل بر قیمت‌ها و نرخ بهره راهی پیش روی نداشت. گفته می‌شود قیمت‌های بازار فقط تقاضای کل را تنظیم نمی‌کند؛ بلکه همچنین، از طریق تأثیرش بر نرخ بازده، منابع را از بخش‌های با سود کمتر به بخش‌های با سود بیشتر انتقال می‌دهد. گمان

می‌شود فرایند سازگاری عرضه و تقاضا که از طریق تعامل نیروهای بازار محقق می‌شود، بدون نیاز به احکام ارزشی یا مداخله دولت به تعادل جدیدی با حداکثر کارایی و عدالت می‌انجامد. استفاده از سازوکار قیمت‌ها به صورت یگانه راهبرد تخصیص منابع، از آزادی فردی حمایت می‌کند؛ اما اگر برخی از پیش شرطها اجرا نشود، هم‌کارایی و هم‌عدالت تحقق نمی‌یابند؛ پیش شرطهایی که از جمله آنها توزیع برابر درآمد و ثروت، و رقابت کامل است. از آنجا که این پیش شرطها اجرا نمی‌شود و در وضعیت عادی قابل اجرا نیست، آزادی ارضای حداکثر امیال مطابق با سلیقه‌های فردی، ثروتمندان را توانا می‌سازد تا در بهره‌برداری از منابع کمیاب حرف آخر را بزنند؛ البته اگر هیچ سازوکار دیگری برای تقاضای آنها غیر از سازوکار قیمت وجود نداشته باشد. فشار بر منابع که ناشی از نزاع برای ارضای حداکثر امیال است، به تحقق تعادل اقتصادی در قیمت‌های نسبتاً بالاتری برای تمام کالاها و خدمات مورد نیاز می‌انجامد. در حالی که قدرت خرید ثروتمندان به آنها امکان دستیابی به همه امیالشان را می‌دهد، فقیران در فشارند؛ زیرا درآمد ناکافی‌شان به هیچ‌وجه در حالت عادی با افزایش قیمت‌ها همراهی نمی‌کند. کاهش قدرت پرداخت قیمت بازاری کالاها و خدمات مورد نیازشان سبب عدم تأمین کافی نیازهایشان می‌شود و این امر کارایی و درآمدشان را بیشتر و بیشتر کاهش می‌دهد. بدین ترتیب، آنها در دام دور باطل فقر و محرومیت قرار می‌گیرند. هر قدر تفاوت‌های ثروت و درآمد زیادتر شود، توانایی ثروتمندان در دورکردن منابع از تأمین نیازهای فقیران بیشتر می‌شود، و این امر هنگامی اتفاق می‌افتد که در تخصیص منابع و از بین بردن عدم تعادل‌ها به سازوکار قیمت، اعتماد کامل شود. نظام بانکی سنتی مبتنی بر بهره به بحرانی‌تر شدن این امر می‌افزاید. این نظام تمام پس‌اندازهای جامعه را به ثروتمندان که قدرت ارائه وثیقه را دارند، انتقال می‌دهد. در نتیجه آنها ثروت و اقتدار بیشتری جهت انتقال منابع کمیاب به زمینه‌هایی که از تأمین نیازها فاصله دارند خواهند داشت.

در جامعه‌ای که توزیع ناعادلانه منابع وجود دارد، هر تلاشی که جهت تحقق توزیع عادلانه انجام شود، لزوماً ثروتمندان را می‌آزارد. در جامعه سکولار فارغ از ارزش‌ها که به اصل بهینه پارتو ملتزم است، چه چیز ثروتمندان را بر می‌انگیزد که با بدتر شدن وضعیتشان موافقت کنند؟ برای تحریک آنها به پذیرش سختی برای رفاه دیگران، وجود ارزش‌های مورد وفاق اجتماعی ضرورت دارد؛ ارزش‌هایی که هر فرد بدان‌ها ملتزم باشد. همین‌طور وجود نظامی از انگیزه‌ها که پاداش ایثاری که از ثروتمندان مطالبه می‌شود را تضمین کند، لازم است.

وقتی سکولاریسم، فلسفه حاکم باشد، وجود ارزش‌های مورد وفاق اجتماعی امکان‌پذیر نیست. سکولاریسم لزوماً به معنای فقدان ارزش‌ها نیست. هر جامعه‌ای ارزش‌هایی دارد، و جوامع سکولار از این قاعده مستثنا نیستند؛ اما سکولاریسم ارزش‌ها را از ضمانت اجرای اجتماعی تهی می‌کند و در مقابل آن، این ضمانت را ایجاد می‌کند. بدون چنین ضمانت اجرا (و با وجود بی‌اعتنایی و انزوای اجتماعی)، بر هر جامعه یا دولتی دستیابی به توافق عمومی لازم در ترجمه اهداف و ارزش‌ها و بیان آن‌ها در قالب درجات اولویت‌های اجتماعی در بهره‌برداری از منابع کمیاب حتی اگر به غنی‌شان لطمه بزند، مشکل است؛ اولویت‌هایی که مردم حتی اگر به منافع شخصی‌شان لطمه وارد شود، آمادگی التزام به آن‌ها را دارند. افزون بر این، نگرش دنیایی کوتاه‌مدتی که سکولاریسم برای منفعت شخصی ایجاد می‌کند، انباشت ثروت و ارضای حسّی را هدف اول زندگی قرار می‌دهد؛ بنابراین اگر یگانه‌اقدام فرد، منفعت شخصی دنیایی‌اش باشد، غیرمنطقی است که با بدترکردن وضعیت خودش موافقت کند.

بدین ترتیب در حالی که سرمایه‌داری اهداف انسانی دین را در نمای بیرونی خود حفظ کرد، راهبرد را فاسد کرد. تضعیف نقش ارزش‌های اخلاقی در تخصیص و توزیع منابع کمیاب، از طریق تأکید فراوان بر ترجیحات فردی و تکیه اساسی بر سازوکار قیمت‌ها انجام پذیرفت. بدین ترتیب نیروهای کور بازار در ایجاد ستم‌هایی که در توان داشتند، لجام گسیخته شدند. پس از آن، برداشتن منع ربا که در دین یهود و مسیحیت مطرح بود، ستم‌ها را تشدید کرد. بنابراین، تضاد بین اهداف سرمایه‌داری و راهبردش سبب ظهور داروینسیم اجتماعی در لباس اهداف انسانی مقدّس شد.

در حالی که راهبرد نظام بازار قادر است از طریق تجویز کسب منافع شخصی به افراد، حرکت و انگیزه آن‌ها را تقویت کرده، نرخ رشد را افزایش دهد، این راهبرد قادر نیست در خدمت منفعت اجتماعی قرار گیرد، مگر وقتی که این منفعت با منفعت شخصی انطباق داشته باشد. این امر، به تبیین سبب شکست نظام بازار، هم از جهت کارایی و هم عدالت کمک می‌کند؛ بنابراین، نظام بازار با نیروی خودش در هیچ‌جا نمی‌تواند مجموعه‌ای از کالاها و خدمات مورد نیاز همه را تولید کند یا توزیع عادلانه درآمد و ثروت را پدید آورد؛ پس می‌توان گفت که پوچی اخلاقی ایجادشده به‌وسیله سکولاریسم، هرگز به نظام بازار امکان تحقق رشد همراه با توزیع مجدد را نمی‌دهد، مگر این‌که از نیروی قهریه برای ایجاد وضعیت مناسب

استفاده شود؛ مانند اجباری که نیروی اشغالگر خارجی در ژاپن و کره جنوبی و تایوان به کار برد. حتی در آن وضعیت انتظار آن است که دستاوردها کوتاه مدت باشند، مگر آن که به وسیله راهبردی که به تقویت آن‌ها کمک کند، حمایت شوند.

سوسیالیسم

عملکرد اقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز خیلی بهتر نیست. لغو انگیزه سود و مالکیت فردی، ابتکار فردی و تلاش و نوآوری را در جامعه‌ای که دنیاگرایی در آن سیادت دارد، از بین می‌برد. این امر کارایی را محدود کرده و به جانب عرضه اقتصاد لطمه می‌زند. برنامه‌ریزی متمرکز و مالکیت عمومی به تقویت عدالت کمک نمی‌کند؛ بلکه سبب متمرکز شدن قدرت در دست اندکی از اعضای دفتر سیاسی می‌شود. این وضعیت حتی بدتر از سرمایه‌داری انحصاری است. اگرچه این نظام نیز به تمرکز ثروت و قدرت می‌انجامد، چنین تمرکز حاوی را در قدرت اجازه نمی‌دهد؛ زیرا در سرمایه‌داری انحصاری در عملیات تصمیم‌گیری در بازار، عدم تمرکز غلبه دارد. افزون بر این، دیدگاه نظام سوسیالیستی که از سکولاریسم اشباع و از ارزش‌های اخلاقی گریزان است، این نظام را از ارزش‌های مورد وفاق اجتماعی جدا می‌سازد. در غیاب ارزش‌های اخلاقی از یک سو و نظام قیمت‌ها از سوی دیگر، یگانه سازوکار پالایش برای تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع، هوس اعضای قدرتمند دفتر سیاسی است. بدین ترتیب ثروتمندان و صاحبان جایگاه عالی در نظام برنامه‌ریزی متمرکز به هر آنچه مایلند می‌توانند دست یابند؛ درست شبیه وضعیت کشورهای سرمایه‌داری؛ در حالی که فقیران از مشکلاتی همچون تأمین نیازهای اساسی رنج می‌برند؛ بنابراین تعجبی ندارد که این نظام‌های دیکتاتور سبب محرومیت و بیچارگی بسیاری از انسان‌ها شده و تقریباً در همه جا به وسیله انقلاب‌های مردمی سرنگون شوند.

دولت رفاه

بعد از این که دولت رفاه محدودیت‌های نظام بازار را درک کرد، تصمیم گرفت برای تضمین عدالت بین سازوکار بازار و بعضی از ابزارهای دیگر، به ویژه مخارج رفاهی دولت، جمع کند. ترس از احکام ارزشی و التزام به معیار بهینه پارتو، مجالی برای تشخیص بین ضرور و غیرضرور یا استفاده از ابزارهای سنجش مقدار نیاز (قبل از ارائه کمک عمومی به فرد معین)

باقی نگذارد؛ پس دولت رفاه کوشید تا از طریق افزایش مخارج بخش عمومی، خدمات رفاهی را به همهٔ ثروتمندان و فقیران به صورت مساوی ارائه کند. در آغاز، این سیاست حالتی از شغف و شادمانی را پدید آورد. احساس می‌شد که تمام مشکلات تخصیص و توزیع به‌طور مطلوبی حل شده است؛ اما حل نشد؛ زیرا چنین راهبردی برای هدف مزبور کافی نبود. از آنجا که افزایش مخارج بخش عمومی با کاهش متناسب تقاضاهای دیگر در مقایسه با منابع همراه نبود، به‌رغم بار سنگین مالیات‌ها، کسری‌های بودجه بحرانی شد. از سوی دیگر چون فرهنگ مصرفی نیز سبب افزایش همزمان مخارج بخش خصوصی شد، در پس‌اندازهای این بخش افزایش متناسبی پدید نیامد. در عوض انبساط پولی افراط‌آمیزی در نظام بانکی با ذخایر تناسبی به پدید که آماده بود براساس وثیقه‌ها و با فرض ریسک کم‌تر وام‌دهی به دولت‌ها، و بدون آن‌که استفادهٔ نهایی اعتبارات مدنظر قرار گیرد، به هر یک از دو بخش خصوصی و عمومی به هر مقداری که می‌خواهند وام دهد. بدین ترتیب، تقاضا در مقایسه با منابع بیش از حد افزایش یافت و در نهایت به عدم تعادل‌های داخلی و خارجی انجامید. با وجود این معضلات، فقر و محرومیت تداوم، و حتی شدت یافت. نیازها تأمین نشد، و نابرابری‌ها نیز افزایش یافت.

بحران

معضلی که امروزه دولت رفاه با آن مواجه است، چگونگی از بین بردن عدم تعادل‌هایی است که خودش پدید آورده. با توجه به این‌که برای کنترل تقاضای کل غیر از سازوکار قیمت، سازوکار پالایش مورد اتفاق دیگری وجود ندارد، برای رفع عدم تعادل‌های موجود باید در درجهٔ اول به سازوکار قیمت‌ها اعتماد کرد. خیزش جدید برای اعتقاد به نظام بازار بار دیگر اذهان را متوجه شکست‌ها و ظلم‌های بازار و ناتوانی فقیران در پرداخت قیمت‌های بازار می‌کند. بدین ترتیب، دولت رفاه با بحران گیج‌کننده‌ای روبه‌رو است. اگر تأکید اصلی بر بازار، و نقش دولت ایجاد رفاه باشد به امید این‌که عدم تعادل‌ها از بین برود، معنای این امر آن است که دولت رفاه به نقطهٔ آغازین خود، یعنی سرمایه‌داری بازگشته است. پس چه باید کرد؟ یگانه ابزار اصلی باقی‌مانده برای دولت رفاه جهت کمک به فقیران، افزایش نرخ رشد اقتصادی است؛ اما افزایش رشد لزوماً سبب بهبود توزیع درآمد نیست. بررسی‌های آدلمان (Adelman) و

موریس (Morris) نیز با استناد به آمارهای مقطعی نشان داد، «توسعه اقتصادی نه تنها با کاهش متوسط درآمد نسبی، بلکه با کاهش متوسط درآمد مطلق فقیران همراه است».* افزون بر این، نرخ رشد شتابان که سبب شعله‌ور ساختن مجدد تورم و عدم تعادل‌های جدید می‌شود، چشم‌انداز روشنی را برای آینده نزدیک به ارمغان نمی‌آورد.

نتیجه قطعی آن است که نظام‌های سه‌گانه موجود نمی‌توانند به صورت الگوهای برای کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گیرند. از آنجا که این نظام‌ها سکولار هستند، از همان آغاز در تأمین سعادت روحی بشر که رفع تمام نیازهای معنوی و مادی او را می‌طلبد، شکست می‌خورند و به سبب خنثابودن این نظام‌ها در برابر ارزش‌ها، آن‌ها نمی‌توانند تقاضای کل منابع را کاهش دهند؛ به گونه‌ای که نه تنها نیازهای همه افراد را تأمین کنند، بلکه سطح کافی تشکیل سرمایه لازم جهت تداوم افزایش رشد را نیز باقی گذارند. با تکیه صرف بر نیروهای بازار نمی‌توان به‌طور همزمان هم عدم تعادل‌های کلان اقتصادی را از بین برد و هم آن نوع از تخصیص مجدد منابع را که لازمه حیات طیبه است، محقق کرد؛ بنابراین کشورهای اسلامی چاره‌ای ندارند جز این که مفاهیم و آموزه‌های اسلامی را در اقتصادهایشان اجرا کنند.

به کار بستن مفاهیم و آموزه‌های اسلامی

به کار بستن مفاهیم و آموزه‌های اسلامی، اجرای راهبرد اسلامی را واجب می‌کند؛ راهبردی که افزایش سطح رفاه معنوی و مادی همه مردم و برپایی عدالت اجتماعی - اقتصادی را که هدف اصلی رسالت اسلامی است، هدف قرارداد در بُعد معنوی آرامش‌خاطر لازم برای سعادت درونی فقط با افزایش نزدیکی انسان به آفریدگارش محقق می‌شود و این امری است که اسلام می‌تواند آن را محقق سازد؛ ولی سکولاریسم حتی از امید بستن به تحققش نیز ناتوان است. از بُعد مادی، به کار بستن مفاهیم و آموزه‌های اسلامی مقتضی تخصیص و توزیع همه منابع به صورت امانت الهی، به روش کارا و عادلانه است؛ به گونه‌ای که اهداف شریعت محقق شده و حیات طیبه برای همگان امکان‌پذیر شود. این مطلب بهره‌برداری متعادل و کارا از تمام عناصر ایجادکننده راهبرد اسلامی را اقتضا می‌کند تا تقاضای کل در چارچوب منابع در

* Adelman and C.T. Morris, Economic Growth and Social Equity in Developing Countries (1973), p. 189.

دسترس و اهداف کنترل شود. بدین ترتیب، به کار بستن مفاهیم و آموزه‌های اسلامی به معنای فقدان آزادی نیست؛ اما به معنای نوع متفاوتی از لیبرالیسم است که در آن، تمام تصمیم‌های اقتصادی بخش‌های عمومی و خصوصی قبل از آن‌که مقهور نظام بازار شوند، از مسیر پالایش ارزش‌های اخلاقی عبور می‌کنند.

بهره‌برداری متعادل از همه عوامل

نظام اخلاقی از طریق اثرگذاری بر وجدان درونی فرد، این آگاهی را به او می‌دهد که او امانتدار منابعی است که در ملکیتش قرار دارد، و معیارهای لازم برای تخصیص و توزیع کارا و عادلانه آن‌ها را فراهم می‌آورد. همچنین نظام اخلاقی، فرد را از مسئولیت غیرقابل‌گریزی که در برابر خداوند علیم دارد، هوشیار می‌کند؛ در نتیجه، این نظام به فرد انگیزه نیرومندی می‌بخشد تا سلیقه‌های شخصی و منفعت فردی خود را به روشی دنبال کند که به تحقق رفاه اجتماعی ضرر نرساند. این نکته به محدود شدن بخش بزرگی از تقاضای کالاها و خدمات، حتی قبل از آن‌که در بازار ابراز شود، کمک می‌کند؛ بنابراین اگر نظام قیمت‌ها که بر تصمیم‌های غیرمتمرکز مبتنی است، بعد از کارکرد نظام اخلاقی، کنترل امور را به عهده بگیرد، ممکن است تخصیص منابع کارا تر شود؛ اما اگر همراه با نظام اخلاقی ساختار اجتماعی - اقتصادی اصلاح نشود، نظام اخلاقی نیز ممکن است به سوی ناکارآمدی متمایل شود؛ زیرا گاهی برخی افراد به غفلت از ارزش‌ها گرایش دارند، مگر وقتی که محیط اجتماعی - اقتصادی، آن‌را دشوار و غیرمجاز کند. افزون بر این، حتی افراد متعهد به نظام ارزش‌ها گاهی از ترجیحات اجتماعی اطلاع ندارند و نمی‌دانند که اگر با منابع کمیاب باید اهداف شریعت تحقق یابد، اقتصاد، و نه مجرد افراد به تنهایی، چه اقدامی می‌تواند بکند و از انجام چه اقدامی ناتوان است.

اگر دولت، نقش پشتیبان را ایفا کند، اصلاح ساختار اجتماعی - اقتصادی با کارایی بیشتری انجام می‌شود. برنامه‌ریزی سیاست راهبردی می‌تواند به این امر مهم از طریق واداشتن دولت به ارزش‌گذاری منابع اقتصاد و نیازها و تعیین مقدار تغییرات لازم در الگوهای مصرف و سرمایه‌گذاری بخش‌های خصوصی و عمومی کمک کند. پس از آن می‌توان برای ایجاد فضای مناسبی که سازوکار بازار را در خدمت به اهداف شخصی افزون بر اهداف اجتماعی توانمند

سازد، اصلاحات نهادی و ساختاری را طراحی کرد. بهتر است این اصلاحات را (از طریق اجرای کارای برنامه‌های گوناگون توزیع مجدد اسلامی که بدون آن‌ها هیچ فعالیت اصلاحی موفق نمی‌شود)، بیشتر از این تقویت کرد. استخدام ترکیبی از تمام این ابزارها به از بین بردن ظلم‌ها و عدم تعادل‌ها شتاب خواهد بخشید. این انتظار وجود دارد که رفع فشار ناشی از مصرف تجملی یا غیرضرور از منابع، و افزایش سرمایه‌گذاری و رشدی که از این طریق ممکن می‌شود، به مهار فشارهای تورم و کاهش ارزش پول که امروزه بسیاری از کشورهای اسلامی به آن مبتلایند، کمک کند.

اگر سیاست‌های مساوات در چشم‌انداز نظام انگیزشی اسلامی اجرا شود، هرگز با مقاومتی که ثروتمندان در چارچوب نظام اجتماعی - اقتصادی متعهد به بهینه پارتو از خود نشان می‌دهند، مواجه نمی‌شود. همچنین انتظار می‌رود که سیاست‌های مزبور، مانع تنش‌های اجتماعی - اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی شود و به تحقق رشد بالاتر در کشورهای اسلامی کمک کند؛ بنابراین، مردمی که تغذیه بهتر و سلامت و تحصیلات مناسب دارند، و با انگیزه‌اند، به‌طور قطع کیفیت نیروی کار را در کشورهایی که کمبودهای شدید مصرف و موانع بهداشتی و آموزشی در آن‌ها کیفیت کار را پایین نگه داشته است، بهبود می‌بخشند.

افزایش مساوات اجتماعی از طریق تعیین حدی برای مسابقه طبقات ثروتمند و متوسط بر سر سَمبل‌های مقام، افزون بر این که پس‌انداز را افزایش می‌دهد، سبب بهبود برادری و اتحاد اجتماعی نیز خواهد شد. با این که ممکن است مقداری از افزایش‌های بالقوه در پس‌اندازها، با افزایش تأمین نیازهای فقیران خنثا شود، هنوز جزء مهمی از پس‌اندازها باقی می‌ماند که اگر با بهبود کیفیت نیروی کار و انگیزه‌های همراه باشد، سبب افزایش سرمایه‌گذاری و کمک به افزایش کارایی و رشد می‌شود؛ بدین جهت، افزایش برابری به معنای کاهش رشد نیست. اگر رشد و برابری در اقتصادهای گوناگون با هم مقایسه شوند، آشکار می‌شود که «ارتباطی بین مقدار نابرابری‌ای که کشورهای گوناگون آنرا تحمل می‌کنند و بین عملکرد اقتصادی آن کشورها وجود ندارد».* بر این اساس، استدلالی که می‌گوید در بندکردن نهضت مساوات‌گرا رشد را تقویت می‌کند، باید رد شود؛ زیرا «ابر تیره‌ای است که داده‌های اقتصادی مسلم، آنرا

* Lester C. Thurow, "Equity, Efficiency, Social Justice, and Redistribution", in OECD, The Welfare State in Crisis (1981), p 137.

تأیید نمی‌کند؛** با وجود این، مجموعه عظیمی از شواهد در بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بومی در این کشورها نه تنها سبب افزایش نابرابری شده‌اند، بلکه فقر را نیز تشدید کرده‌اند.*** بدین ترتیب، به کار بستن مفاهیم و آموزه‌های اسلامی به کشورهای اسلامی کمک می‌کند تا عملکرد نیروهای بازار را به شکل انسانی در آورده، کارایی و عدالت در بهره‌برداری از منابع کمیاب را محقق سازند. در کنار برنامه سیاست راهبردی و تجدید ساختار اقتصادی و مالی، باید اصلاح اخلاقی، عامل انسانی را در استفاده از منابع، بیشتر پایبند وجدان کند؛ به گونه‌ای که خدمت به نفع شخصی بدون تجاوز به منافع اجتماعی انجام شود؛ حتی وقتی که این دو منفعت با یکدیگر سازگار نباشند. اصلاح منابع مالیه عمومی مطابق با آموزه‌های اسلامی باید به افزایش کارایی و عدالت در مالیات‌های بخش عمومی و مخارج آن کمک کرده، کسری‌های بودجه را کاهش دهد. بدین ترتیب، منابع از بهره‌برداری‌های مسرفانه و غیرمولد رها می‌شوند تا در مسیر تأمین نیازها و افزایش تشکیل سرمایه و صادرات و رشد به کار گرفته شوند.

به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و انگیزه سود در کنار پاداش‌های عادلانه مادی و تغییرات ساختاری در اقتصادی به هدف تأمین نیازها، به ایجاد انگیزه برای کار خستگی‌ناپذیر و مطابق با وجدان و به افزایش کارایی کارگران و افزایش پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری خواهد انجامید. اصلاحات ارضی در کنار توسعه روستایی و گسترش بنگاه‌های کوچک در سراسر کشور، به گسترش مالکیت ابزار تولید و افزایش فرصت‌های شغل آزاد کمک خواهد کرد. همچنین بهبود فضای سرمایه‌گذاری و ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری و صادرات، گام بلندی در مسیر توسعه خواهد بود. اصلاح ساختار مؤسسه‌های مالی متعارف در پرتو آموزه‌های اسلامی، به جلوگیری از اعطای اعتبار به هر یک از دو بخش عمومی و خصوصی جهت مخارج مسرفانه و غیرمولد کمک کرده، و بدین ترتیب، مؤسسات مالی مزبور قادر می‌شوند سرمایه بیشتری را برای سرمایه‌گذاری مولد به‌ویژه برای صاحبان استعداد کارفرمایی میان فقیران فراهم سازند.

** Ibid, P.140; See Also, Gunnar Myrdal, "Need For Regorms in Under Developed Countries" Quarterly Economic Journal (National Bank Og Pakistan), March (1979), P.29.

*** See Rene Dumont, False Start in Africa (1966); IBRD, World Deelopment Report, (1984); and ILO, Poverty And Landless in Rural Africa (1977).

این امر تلاش‌هایی را که برای کاهش عدم تعادل‌ها می‌شود تقویت و به تحقق هدف گسترش مالکیت شرکت‌ها و صنایع، و بهره‌برداری از توانایی‌ها و ابتکارات بیشترین افراد برای توسعه شتابان کمک می‌کند. انتظار آن است که محدود کردن فشارهای تورم و کاهش کسری‌های حساب جاری و جلوگیری از سقوط پی‌درپی نرخ‌های ارز، در تحقق رشد و رفاه، سهم مثبتی داشته باشند؛ با وجود این، لازم است توجه بیشتری به حمایت از مصلحت فقیرانی شود که قادر به کمک به خود نیستند؛ ولی نه از طریق یارانه عمومی که به نفع ثروتمندان و فقیران است، مانند تعیین قیمت‌های بعضی از کالاها، بلکه از طریق کمک هزینه‌های منظم و گسترده و افزایش‌های درآمدی (مخصوصاً فقیران). دولت و سازمان‌های اجتماعی از محل اموال زکات و اوقاف و تبرعات (هدایا و...) و حداکثر اعتبارات بودجه‌ای، کمک هزینه‌های مزبور را می‌پردازند. اجرای نظام ارث اسلامی به استمرار حرکت به سمت حداقل نابرابری‌های اقتصادی کمک خواهد کرد.

تعدیل نئوکلاسیک، نه!

برخلاف راهبرد پیش‌گفته، برنامه‌های تعدیل پیشنهادی در دیدگاه سکولار لیبرالیسم نئوکلاسیکی، برای از بین بردن عدم تعادل‌های کلان اقتصادی، شامل تجدید ساختار اقتصادی - اجتماعی نیست. نظریه ساده لوحانه‌ای وجود دارد که آزادسازی اقتصادها نه تنها عدم تعادل‌ها را از بین می‌برد، بلکه حتی به افزایش کارایی و عدالت می‌انجامد. عملیات تعدیل اساسی پیشنهادی، عبارت از کاهش کسری‌های بودجه و شفاف‌سازی قیمت‌ها، به‌ویژه نرخ مبادله پول و نرخ بهره است.^{*} بی‌تردید این عملیات تعدیل برای از بین بردن عدم تعادل‌ها و حتی برای تقویت رشد مداوم لازم است؛ اما آیا این امور به تنهایی برای کمک به تقویت عدالت اجتماعی - اقتصادی کافی است؟

* See IMF, Theoretical Aspects of The Design of Fund - Supported Adjustment Programs (Occasional Paper 55, 1987), Said EI - Naggat (ed), Adjustment Policies and Development Strategies in The Arab World (1987); Paul Streeten (ed.), Beyond Adjustment: The Asian Experience (1988); Vittoria Corvo, et al. (eds), Growth Oriented Adjustment Programs (1987).

تجربه بسیاری از کشورها آشکار ساخت که از بین بردن کسری‌های بودجه و تکیه بر قیمت‌های بازار، اگر به صورت همزمان با راهبرد تقویت عدالت همراه نباشد، تمایل دارد بار اصلی تعدیل را بر دوش فقیران نهد. قیمت‌های بالا تقاضای ثروتمندان را زیاد کاهش نمی‌دهد؛ بلکه آن‌ها به خرید آن‌چه مایلند، ادامه می‌دهند؛ اما تنگدستی فقیران افزایش می‌یابد؛ در نتیجه فقر و نابرابری بحرانی، و سبب تنش اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی می‌شود، و دولت‌ها بعد از این معضلات مجبور می‌شوند از تدابیری که بدان‌ها تکیه کردند، دست بردارند.

بدین ترتیب برنامه‌های تعدیل نئوکلاسیکی در چارچوب روش سنتی لیبرالی که در قبال ارزش‌ها بی‌طرف است، با معضلاتی مواجه است؛ زیرا آن‌ها با مشکل در درجه اول از منظر تحقق بخشیدن به ثبات و کارایی اسمی برخورد می‌کنند و عدالت فقط در درجه دوم مورد توجه قرار می‌گیرد؛ البته اگر برنامه‌های تثبیت به گونه‌ای طراحی شوند که کارایی و عدالت حقیقی با هم تحقق یابند، احتمال توفیق، بیشتر می‌شود؛ اما تهیه چنین برنامه‌هایی در چارچوبی که در برابر ارزش‌ها بی‌طرف است، امکان ندارد و اگر تهیه شوند، بدون نظام انگیزشی (نظامی که فرد را برای کار جهت نفع شخصی‌اش در چارچوب رفاه اجتماعی برانگیزند)، قابل اجرا نیستند.

مأموریت فوری

می‌توان نتیجه گرفت که اگر کشورهای اسلامی مفاهیم و آموزه‌های اسلامی را در اقتصاد و جامعه‌شان به کار نیندند، هرگز نمی‌توانند بین از بین بردن عدم تعادل‌های اقتصادی و تحقق توسعه مورد نظر اسلام جمع کنند. بدبختانه بیشتر دولت‌های اسلامی، اسلام را تاکنون فقط به صورت شعار به کار برده‌اند، و مقدراری را که اسلام می‌تواند در زمینه بهبود جوامع و اقتصادهایشان و بقای آن‌ها مشارکت کند، محقق نکرده‌اند. پروفیسور خورشید احمد به درستی بیان کرده است:

شواهدی وجود ندارد که ما را به این نتیجه رساند که تصمیم‌گیران به صورت عموم، چیز قابل ذکری را از اسلام الهام گرفته و کوشیده باشند آرمان‌های اقتصادی اسلام را در قالب سیاست‌های توسعه بیان کنند؛*

* رجوع کنید به:

بنابراین حتی با تغییر وضعیت و سیاست‌ها، وظیفه تعدیل و بازسازی مشکل و وقت‌گیر است و هرچه تصمیم‌گیران در مطالعه شاخص‌های دوره کنونی بیشتر بشتابند، برای آن‌ها و مردم بهتر است. افزون بر این، اجرای اسلام، وظیفه‌ای بس سخت‌تر از مجرد تعدیل در چارچوب دیدگاه سکولاری است. اجرای اسلام نیازمند تلاش بالاتر و منسجم‌تر است؛ با وجود این، روشن است که مردم آمادگی عاطفی اجرای آن‌ها دارند؛ زیرا آن‌ها به توانایی اسلام جهت تأمین رفاهشان در بلندمدت ایمان دارند. دولت‌ها خودشان موانع اصلی هستند؛ چون افراد ذی‌نفع بر آن‌ها سیطره دارد. اصلاح ساختار اجتماعی - اقتصادی که اسلام آن‌را تجسم می‌بخشد، منفعت کوتاه‌مدت (و نه لزوماً بلندمدت) آن‌ها را تهدید می‌کند. این نکته ممکن است یکی از علل عدم استواری ریشه‌های دموکراسی در این کشورها باشد. دموکراسی، دولت‌ها را به اجرای اسلام ناگزیر می‌کند. افزون بر این لازم است صاحبان منافع ریشه‌دار درک کنند که مدت بسیاری نمی‌توانند در برابر نیروی جاذبه آرمان انسانی اسلام بایستند و نمی‌توانند با وجود پشتیبانی قوی مردمی مانع تحقق آن‌ها شوند؛ بنابراین، نهضت اسلامی که در کشورهای اسلامی فراوانی دارد، باید بشتابد و تمام نیروهای بازدارنده را خنثا کند و سرانجام، صاحبان منافع ریشه‌دار را محو کند؛ همان‌گونه که قرآن کریم پیش‌بینی کرده است:

فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْذَهُبْ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (رعد (۱۳)، ۱۷).

چنان‌که کینز نیز می‌گوید:

من اطمینان دارم که در مقایسه با نفوذ تدریجی اندیشه‌ها در مورد توان صاحبان منافع، مبالغه شده است. در واقع این آرمان‌ها هستند، و نه صاحبان منافع ریشه‌دار که برای خیر و شر خطرناکند؛ البته نه فوری، بلکه بعد از یک دوره معین»*

K. Ahmad, "Economic Development in an Islamic Perspective", in K. Ahmad (ed.), Studies in Islamic Economics (1980) P. 173.

نظر دکتر امین این است که انگیزه توسعه سریع اقتصادی نیز ضعیف است. می‌گوید: «به جای آن‌که دولت‌های عرب تمایل عمومی برای تحقق توسعه سریع اقتصادی نشان دهند، در عوض برای تحقق آن به قدری اراده ضعیفی نشان می‌دهند که باعث تعجب است و انگیزه آن‌ها برای بقا در قدرت انگیزه آن‌ها برای توسعه اقتصادی است». نگاه کنید به:

(Galal A. Amin, "the Modernization of Poverty", Social, Economic and Political Studies of the Middle East (1980), Vol. 8.P.108).

* J.M. Keynes, Quoted by Julian Le Grand, The Strategy of Equality: Redistribution and the Social Services (1982), p.139.

بنابراین در بلندمدت به مصلحت ثروتمندان و قدرتمندان است که در مقابل نهضت بیداری نیرومند اصلاح اجتماعی نه تنها مقاومت نکنند، بلکه با آنها همراهی کنند.

در ضمن، تصور این که اجرای اسلام مشکل‌گشای فوری برای تمام معضلات کشورهای اسلامی است، شایسته نیست. برخی معضلات که در اثر قرن‌ها انحطاط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی و سیاست‌های داخلی اشتباه و ضربه‌های ناسالم خارجی ایجاد شده است، باید مدت طولانی باقی بماند. همچنین لازم است این نکته درک شود که اجرای اسلام، فرایندی تدریجی است؛ بنابراین، امکان تحقق فوری‌اش از طریق به‌کارگیری نیرو و ارتش وجود ندارد. اجرای اسلام باید براساس حکمت و موعظه نیکو باشد؛ همچنان‌که قرآن کریم آنرا واجب کرده است (نحل (۱۶)، ۱۲۵). پیامبر (ص) تغییر تدریجی را ترغیب می‌کرد؛ همچنان‌که سنت عملی حضرت گواه آن است.

متأسفانه باتلاقی که امروزه اکثریت قریب به اتفاق کشورهای اسلامی در آن فرورفته‌اند، و سبب ایجاد فقر و نابرابری و تنش داخلی و عدم تعادل خارجی و دیون خارجی عظیم شده است، زمان بسیاری به این کشورها جهت اجرای اصلاحات نمی‌دهد. حتی با اقدام‌های مهمی که در چارچوب سیاست‌های عمومی اتخاذ می‌شود، وارونه‌کردن فوری ظلم‌ها و عدم تعادل‌ها ممکن نیست. افزون بر این، احتمالاً کم‌رنگ‌شدن خطر شوروی سبب کاهش اهمیت راهبرد بسیاری از کشورهای اسلامی و در نتیجه سبب کاهش سرازیرشدن کمک‌های قبلی به این کشورها می‌شود. این نکته لزوم اقدام دولت‌های اسلامی را برای اصلاح اجتماعی و اقتصادی که نیازی حتمی است، و برای ایفای نقش مثبت‌تر و مؤکدتر آنها افزایش می‌دهد. هرچه اخلاص دولت‌ها و تصمیم آنان بر ایفای نقششان بیشتر باشد، و هرچه فعالیت سازمان‌های اصلاح اجتماعی و مؤسسه‌های آموزشی جهت تحقق تغییر اجتماعی بیشتر شود، زمان لازم جهت تحقق تغییر کمتر می‌شود. بر این دولت‌ها لازم است از آنچه در قرآن کریم آمده، الهام گیرند:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت (۲۹)، ۶۹).